

پائولا دانزیگر

فرمهر منجزی

آمبر براون احساس آبی دارد

— یوهو، شام حاضر است!

این برندا، پرستار آمبری بود که در حال حرف زدن وارد اتاق نشیمن می شد. این هفته موهایش



سبز روشن و تیزتیزی است.

روی زمین دراز کشیده بودم و تکلیف هایم را انجام می دادم. برندا دست هایش را به هم زد: «امشب یک غذای جالب درست کردم. اسمش غذای مخصوص سرآشپز در شب مخصوص است.»

اگر او فکر می کند این غذا جالب است، این موضوع بیش تر مرا نگران می کند. برندا وقتی "خوراک تن ماهی با هویج" درست می کند، فکر می کند غذای خیلی عادی ای درست کرده است.

البته توی آن کمی کرفس خُرد شده و خمیر شیرینی هم می‌ریزد.

به برندا نگاه کردم. یک شلوار تنگ و چسبان صورتی با یک تی شرت بلند پوشیده بود. تی شرتی که رویش نوشته بود: "با دیگران خوب تاکن." ماه گذشته روز تولدش من و مامان این تی شرت را بهش دادیم.

من، آمبر براون، این تی شرت را انتخاب کردم.

وقتی برندا برای نگهداری از من می‌آید، من هم تی شرتی را که مامان برایم خریده و شبیه این است، می‌پوشم. مال من رویش نوشته: "نیاز به مراقبت دارم."

بعضی وقت‌ها مامان فکر می‌کند خیلی بامزه است.

از جایم بلند شدم و با هم به آشپزخانه رفتیم.

برندا میز را مرتب چیده بود.

این فهرست غذاهای سرآشپز است.

به میز نگاه کردم. وسط میز، خوراکی با گوشت ریز ریز شده و ادویه بود. وسط گوشت‌ها، درست بالای بالا، دو تا آدامس

بادکنکی گذاشته بود که مثل دو تا چشم شده بود.

آواکادوی دو نیم شده را با ژله‌ی سبز پر کرده بود.

حتی کدو حلوایی پلاستیکی مخصوص شب هالوین^۱ را هم که مامان می‌خواست فردا پراز شیرینی کند، گذاشته بود. آن وسط و پراز گل کلم کرده بودش.

— مثل مغز کدو حلوایی شده. بامزه نیست؟

برندا از کاری که کرده بود راضی به نظر می‌رسید.



۱. هالوین، آخرین شب ماه اکتبر، یا شب قدیسان است. در این شب خانواده‌ها با کدو تنبل چیزهایی به شکل‌های مختلف درست می‌کنند که معمولاً ترسناک هستند و بچه‌ها و بزرگ‌ترها لباس‌های جالبی مثل لباس‌های جشن بالماسکه می‌پوشند.